

پاتولوژی جهل در معاملات

تاریخ دریافت: ۹۹/۰۱/۳۱

فاطمه مهدوی^۱

تاریخ پذیرش: ۹۹/۰۵/۳

علی فقیهی^۲محمد محسنی دهکلانی^۳

چکیده

انسان‌ها روحیات متفاوت، نگرش‌های مختلف و نیازهای متنوع و گوناگونی دارند و همواره در جستجوی آن هستند که به آرزوهای خویش جامه عمل بپوشانند. یکی از روش‌های عملی آن، در قالب معاملات می‌باشد. از اینرو وقتی به ماهیت معاملات توجه می‌شود، ملاحظه می‌گردد که عقود و معاملات دارای اغراض گوناگون هستند. برخی از غرض‌ها کسب سود است مانند بیع، برخی دیگر احسان مانند قرض و در برخی از معاملات زمینه غرر وجود دارد و برخی دیگر غیرغرری می‌باشند. لذا در برخی از عقود، وجود علم یک امر ضروری است و چنانچه علم نباشد غرر تحقق پیدا می‌کند که متعاقب آن، ضرر حاصل می‌شود و ضرر و غرر عقلاً و شرعاً منافی می‌باشد و آثاری همچون بطلان، فسخ و یا تدارک ضرر را به همراه دارد. البته در برخی از عقود مانند عاریه، وجود علم چندان ضرورت ندارد. چراکه ماهیت آن عقد در برابر جهل، غرر و ضرر، انعطاف دارد و اگر علم نباشد و یا علم تفصیلی نباشد، خدشه‌ای به معامله وارد نمی‌سازد. این پژوهش، موضوع ضرورت علم در معاملات، دیدگاه‌ها و نظرات فقیهان امامیه را بررسی نموده و در کنار فقها از دیدگاه حقوقدانان ایرانی و صاحب نظران نیز استفاده نموده است. روش تحقیق روش نظری و کیفی بوده و جنبه توصیفی و تحلیلی داشته و بر مبنای این روش، ابتدا دیدگاه‌های فقهای امامیه را در باب قلمرو جهل و علم از گذشتگان تا متاخرین و معاصر بررسی نموده و از دیدگاه حقوقدانان استفاده نموده و سپس ابعاد حقوقی موضوع بررسی شده است.

کلمات کلیدی: پاتولوژی جهل، فقهای امامیه، علم، غرر، معامله.

mahdavy.fatemeh@gmail.com

^۱ دانش‌آموخته دکتری تخصصی فقه و مبانی حقوق اسلامی، واحد بابل، دانشگاه آزاد اسلامی بابل، ایران

Ali.faghihi339@gmail.com

^۲ استادیار، گروه فقه و حقوق، واحد بابل، دانشگاه آزاد اسلامی، بابل، ایران (نویسنده مسئول)

mmdehkalani@um.ac.ir

^۳ دانشیار، گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی، دانشگاه مازندران، بابل، ایران

آنچه نقش اساسی در پیوند معاملات خواهد داشت و به عنوان گام نخست در برقرار ارتباط حقوقی در چهارچوب عقود مختلف خواهد بود اراده و قصد انشاء است و این قصد در نخستین مراحل شکل‌گیری، آگاهی تصورات و سپس تصدیقاتی است که ما را به علم می‌رساند. از این آگاهی که از بدیهیات انسان آغاز می‌گردد آن بخش مورد نظر فقیهان بوده است که در معاملات ورود یافته است. در واقع در صورت وجود علم به احوال و اوصاف معامله است که از منظر فقها و حقوقدانان قصد و رضا موثر می‌سازد و در واقع رکن پردازنده‌ی منشئات حقوقی و فقهی است. اثر علم از آگاهی و سنجش آغاز و تا رضا و قصد ادامه می‌یابد و این بخش عمده‌ی تمامیت یک فعل و انفعال حقوقی است (شهیدی، ۱۳۹۰، ۲۴/۱). البته این علم گاه تشکیل دهنده قصد در اعمال حقوقی است و گاه نیز اقتناع کننده وجدان مقصر در جبران زیان یک واقعه حقوقی می‌باشد. همانطور که بیان شد از این رهگذار است که قصد و رضا، محل امعان و توجیه نظر در معاملات و حتی عبادات دانسته شده است (کاتوزیان، ۱۳۹۰، ۱۳/۱). حال در معاملات به طور کلی دو فرض قرار دارد. یکی اصل علم به معامله اعم از علم به ماهیت، اطراف، اوصاف، ارکان، موضوع، شروط، احکام و سایر مواردی که نیازمند علم به آن است و نیز در فرضی دیگر در برابر جهل به مفهوم عدم علم به ماهیت و یا معلوم و معین نبودن اوصاف و اطراف و یا به همان معنای دقیق ناآگاهی که موجب غرر گردد قرار دارد. در این پژوهش، هدف از طرح علم اثبات این موضوع است که علم و آگاهی به شرایط و ارکان معاملات به معنی اخص، ضرورت دارد، البته در پاره‌ای از موارد ضرورت ندارد و خللی به معامله وارد نمی‌کند.

مفهوم علم

علم (به سکون لام) ریشه در لغت عرب دارد. در لغتنامه المحيط فی اللغة نیز آمده است که: علم به مفهوم غلبه پیدا کردن و غالب شدن است و ریشه آن «عَلَمَةٌ و عَلَامٌ و عَلِيمٌ و تَعْلِمَةٌ» (صاحب بن عباد، ۱۴۱۴، ۵۹/۲) در صحاح و تاج الغه نیز آن را به همین مفهوم دانسته‌اند (جوهری، ۱۴۱۰، ۱۹۹۰/۵). اما در برخی لغتنامه‌های دیگر آن را علامت، اثر و وجود، معنی کرده‌اند. مثلاً در معجم مقانیس اللغة در مفهوم علم آمده است که: علم علامت یافتن است (ابن فارس، ۱۴۰۴، ۱۰۹/۴). در برخی موارد نیز آن را به مفهوم دانستن و حتی یقین به کار برده‌اند. مثلاً در مصباح المنیر آمده است: «الْعِلْمُ: الْيَقِينُ يُقَالُ إِذَا تَيَقَّنَ وَ جَاءَ بِمَعْنَى الْمَعْرِفَةِ أَيْضاً» و علم را در این معنی برابر جهل دانسته‌اند (فیومی، ۱۴۱۹، ۴۲۷/۲). در لغت نامه تاج العروس من جواهر القاموس نیز آن را مترادف دانستن، شعور و آگاهی داشتن بیان کرده‌اند (زبیدی، ۱۴۱۴، ۴۹۵/۱۷). لذا می‌توان اینگونه بیان کرد که علم در لغت همان یقین است (طریحی، ۱۴۱۶، ۱۲۰/۶).

مفهوم جهل

واژه جهل به معنای لغوی عبارت است از نادان بودن و ندانستن (معین، ۱۲۵۹/۱۳۸۷، ۱). جاهل و جهل را ضد مفهوم عقل و عاقل دانسته‌اند و مراد از جهل چیزی است که ضد دانایی می‌باشد و وقتی بیان می‌شود کسی جهل دارد یعنی نمی‌داند (ابن منظور، ۱۴۰۵، ۳۹۰/۱۱) (صاحب بن عباد، ۱۴۱۴، ۳۷۷/۳). همین واژه در زبان عربی به عنوان نقیض العلم به معنای تقریباً مترادف معنای فارسی آن تلقی می‌گردد. همچنین جهل را نقیض نیز بیان داشته‌اند و اقدامات بدون علم را جهل نامیده‌اند (فراهیدی، ۱۴۱۰، ۳۹۰/۳). واژه جهل در اصطلاح فقهی نیز به همان معنای لغوی آمده است و به ندانستن حکم شرعی معنا شده است. جهل را

می‌توان برخلاف علم دانست و درجایی آن را یافت که از علم خالی است. البته برخی جهل را اعتقاد برخلاف ماهیت شیء دانسته‌اند و اقدامات جاهلانه را مبتنی بر افعالی دانسته‌اند، که برخلاف شان است (دهخدا، ۲، ۱۳۷۷/۵۴۴).

مفهوم معامله

معامله (بالمعنی الاخص) به معنای عقود و ایقاعات است. یعنی هر امر اعتباری که وجودش در خارج، بر قصد و رضایت و انشا متوقف باشد. چه انشای دو جانبه (عقد) و چه یک جانبه (ایقاع). معامله معانی مختلفی دارد (جعفری لنگرودی، ۱۳۴۶، ۶۶۴/۱):

- معامله به مفهوم بیع، که ویژه‌تر از بقیه معانی می‌باشد
- معامله به مفهوم عقدی که میان ۲ نفر بسته می‌شود
- معامله به مفهوم عقود و ایقاعات
- معامله به مفهوم هر آنچه که در آن قصد قربت معتبر نیست

در اصطلاح حقوقی، معامله با عقد، تفاوتی ندارد، اگرچه در بسیاری از موارد کلمه معامله در عقود که از ناحیه هریک از طرفین عقد نسبت به طرف دیگر تعهد و یا تملیک شده باشد، استعمال می‌شود (امامی، ۱۳۶۶، ۱۵۹/۱). برخی از حقوقدانان معتقدند که معامله با عقد مترادف است با این تفاوت که چهره و رنگ اقتصادی دارد و به همین دلیل اصطلاح معامله به عقود مالی و معوض اختصاص یافته است (کاتوزیان، ۱، ۱۱/۱۳۸۵). بعضی دیگر برآن‌اند که معامله در معنای اخص به هر نوع رابطه حقوقی که موضوعش امور مالی باشد، اطلاق می‌شود. در این معنا، نکاح معامله نخواهد بود (شهیدی، ۱۳۶۶، ۲/۲). لذا در این پژوهش، مقصود از معامله، عقد یا قراردادی است که برای دو طرف ایجاد تعهد کند و به طور عمده برای انتقال اموال و در نتیجه انتقال ملکیت منعقد شده و چهره اقتصادی داشته باشد.

علم به اراده در معاملات

اراده لفظی بسیط و از ریشه (وَرَدَ - يَرِدُ) است که در باب افعال قرار گرفته و مصدر شده است و مفهوم آن در زبان عربی انگیزه خالصی است که انسان را به سمت چیزی متمایل می‌کند تا آدمی آن را بر دیگری برگزیند (شریف مرتضی، ۱۴۰۵، ۲۶۲/۲). اراده صفت نفس است و متعلق آن ایجاد فعل یا ترک فعل است و بدیهی است که ایجاد علت تامه محسوب می‌شود و اراده را می‌توان مقدمه تحصیلات نفسانی دانست که پیش از وقوع آن مستحدثات در خارج، شکل تمام می‌گیرد. در فقه امامیه اراده دارای ارکان و اعضای است. اما علم به اراده موضوعی است که در طرح آن جای ابهامی نیست زیرا از آنجا که اراده دارای ارکان و مراحل است در صورتی که فقدان علم را در اراده فرد تصور نمود، باید پنداشت که عمل صوری است و فاقد قصد می‌باشد. اما گاهی مطلق اراده، اثری را موجب شده و آن را می‌طلبند به گونه‌ای که اراده منتهی شود، آن اثر نیز زایل می‌شود. مثل اینکه فردی اذن نسبت به اقدام یا نقلی را بدهد، همین که اذن را اراده نمود این اثر شکل می‌گیرد.

جهل و لزوم رفع آن در موارد خاص

جاهل و جهل را ضد مفهوم عقل و عاقل دانسته‌اند و مراد از جهل چیزی است که ضد دانایی می‌باشد و وقتی بیان می‌شود کسی جهل دارد یعنی نمی‌داند (ابن منظور، ۱۴۱۴، ۱۳۰/۱۱). همچنین جهل را نقیض نیز بیان داشته‌اند و اقدامات بدون علم را جهل

نامیده‌اند (فراهیدی، ۱۴۱۰، ۳۹۰/۳). جهل را می‌توان برخلاف علم دانست و درجایی آن را یافت که از علم خالی است. البته برخی متکلمین در مفهوم جهل بیان داشته‌اند که مفهوم اصلی آن شامل افعال خارج از نظم و ترتیبات فطری است، همانگونه که علم را افعال جاری انسان دانسته‌اند که با مقتضای فطرت آدمی همسو است. البته برخی جهل را اعتقاد برخلاف ماهیت شیء دانسته‌اند و اقدامات جاهلانه را مبتنی بر افعالی دانسته‌اند که برخلاف آنچه شان است رخ دهد، فارغ از آنچه در نظر فاعل آن است. ماده ۲۱۶ قانون مدنی در مفهوم جهل به این مطلب اشاره دارد که مورد معامله باید مبهم نباشد. مبهم را در برابر جهل جزئی قرار داده‌اند زیرا فقها نیز قائلند براین که جهل کلی از عاقل بر نمی‌آید. چنانچه بر مبنای همین نوع دیدگاه خاص از علم نیز بیان داشته‌اند که مجهول مطلق وجود ندارد و چنانچه مثلاً شخصی بگوید انگشتری خود را در قبال آنچه در این صندوقچه است می‌فروشم، بودن در این صندوقچه آن را از حالت مجهول مطلق بیرون می‌آورد (عاملی، ۱۴۰۰، ۲۶۱/۴). در خصوص ادعا نیز موارد مشابهی در نظر گرفته شده است. لذا مدعی به، به لحاظ جنس، نوع، وصف و مقدار باید معلوم باشد. یعنی مجهول نباشد. در پذیرش ادعای مجهول اختلاف است. برخی، بین ادعایی که مطلقاً مجهول است مانند اینکه ادعا کند من از مدعی علیه چیزی طلب دارم و ادعایی که مجهول مطلق نیست مثل آنکه مدعی باشد من از مدعی علیه لباس یا مرکبی طلب دارم فرق گذاشته و گفته‌اند ادعا در صورت دوم قابل قبول است ولی در خصوص ادعای اول اینگونه نیست. نتیجه آن که متکلمان و لغویان نیز جهل را اصل دانسته‌اند و علم را عارض بر آن گرفته‌اند. در این حالت مواردی که باید معلوم در معاملات قرار گیرد باید به صورت احکام تکلیفی وضع شود و لذا می‌توان مواردی را که علم به آن الزامی است تعیین نمود.

لزوم علم به ذات تعهد و ماهیت عقد

برای آنکه معامله‌ای شکل گیرد در ابتدا باید طرفین از ماهیت آن عقد شناخت کافی داشته باشند. ضرورت این شناخت ناظر به عنوان و فروعات معامله نیست بلکه این شناخت در واقع آگاهی از وحدت قصد طرفین در معامله می‌باشد. زیرا تعهد رابطه حقوقی است که شخص را در برابر دیگری ملزم به انتقال مال، انجام کار یا عدم انجام آن می‌نماید (امامی، ۱۳۶۶، ۱۷/۶). لذا در هر تعهد سه رکن وجود دارد. اول موضوع تعهد یا همان دینی که متعهد در برابر متعهدله دارد و رکن دوم اطراف تعهد و سوم رابطه حقوقی (سنهوری، ۱۵/۱۹۵۸، ۳). در ماده ۱۸۳ قانون مدنی ایران قانونگذاران عقد را به "اینکه یک یا چند نفر در مقابل یک یا چند نفر دیگر تعهد بر امری نمایند" می‌دانند. صاحب جواهر الکلام در باب تعریف عقد بیان نموده است که معنای عقد از نظر لغت بر خلاف گشودن و باز کردن است و در شرع، قولی از دو طرف عقد و یا قولی از یک طرف عقد (ایجاب دهنده) و فعلی از طرف دیگر (قبول کننده) که اثر مورد نظر از جانب شارع بر آن بار شده است (نجفی، ۱۴۰۴، ۲۲/۳). آنچه از الزام به علم در ماهیت عقود ملاک نظر ماست به واقع توافقی است که طرفین عقد در علم به نتیجه حاصل از مورد معامله دارند و در عقود وابسته به ماهیت آن قابل تغییر می‌باشد.

عقد مغایبه‌ای و مسامحه‌ای

عقود به لحاظ هدف و انگیزه‌ای که طرفین در انشای آن دارند به عقود مغایبه‌ای و تسامحی تقسیم می‌شوند. در عقد مغایبه‌ای طرفین تلاش می‌کنند تا با بهره بردن از هوش و قدرت چانه‌زنی، سود بیشتری نصیب خود کنند، بمانند بیع. اما عقد مسامحه‌ای مبتنی بر گذشت و چشم‌پوشی است، همانند هبه. بنابراین برای طرفین سود و زیان مهم نیست. در

عقود مغایبی، طرفین برای انعقاد آن، هوش و حواس خود را علیه یکدیگر جمع می‌کنند و تلاش می‌کنند حداکثر استفاده از ضمن انعقاد عقد را از یکدیگر ببرند و هر یک در مبارزه‌ای بنام عقد، شرکت می‌کنند و می‌خواهند حداکثر پیروزی را بدست آورند و در نتیجه تلاشی که هر یک به طرفیت دیگری انجام می‌دهد، سرانجام غالباً یک تعادل نسبی اقتصادی بین ارزش عوضین برقرار می‌شود. بارزترین نمونه این قسم عقود، عقد بیع است. در عقد بیع، مشتری می‌خواهد به حداقل قیمت بخرد و بائع می‌خواهد به حداکثر قیمت بفروشد. پس طرفین دو هدف متضاد دارند و علیه یکدیگر صف آرایی می‌کنند و سرانجام در نقطه خاصی به توافق و تراضی می‌رسد. خیار غبن از مختصات این قسم عقد است. زیرا بوسیله این خیار است که جبران مافات می‌توان کرد. در ترمینولوژی حقوق، عقد مغایبه اینگونه تعریف شده است: عقد مغایبه یا عقد مشاحه، عقدی است که عاقدین در مورد عقد بنابر اعمال دقت و تحصیل، حداکثر امتیازات ممکنه را دارند، چنانکه عقد بیع چنان است. گذشت و ارفاق و مشامح و تساهل در این قسم از عقود راه ندارد خواه از عقود مالی باشد خواه نباشد و آنرا عقد مغایبه، ماکسه، عقد مکایسه هم گفته‌اند (جعفری لنگرودی، ۱۳۸۱، ۹۶۷/۲).

شیخ انصاری در برابر عقد مسامحه، اصطلاح معاوضی را به کار برده است (فتاوی، ۱۳۷۹، ۱۸۲/۵). ولی باید گفت تمام عقود معاوضی جزو عقود مغایبه نیست و هر چند مصادیق آن‌ها در غالب موارد یکی است. برخی با دقت نظر یکدیگر داشتند از عقد مغایبه تعبیر به عقد معاوضی مبتنی بر مغایبه و مکایسه کرده‌اند و این نشان می‌دهد که در نظر آنان نیز برخی از عقود معاوضی، مسامحی تلقی شده است، مگر این که مقصود آنان قید توضیحی باشد نه قید احترازی. عقد مسامحه در مقابل مغایبه، عقدی است که در آن بنابر دقت متعارف در مورد عقد وجود ندارد. به عکس مغایبه که بنابر دقت و سنجش جوانب کار است. پس بیع، عقد مسامحه نیست تا اسقاط کافه اختیارات در آن درست باشد، اما نکاح از عقود مسامحه است. عقد مکارمه همان عقد احسان است (جعفری لنگرودی، ۱۳۸۱ ش، ۹۶۹/۲). در عقد مسامحه‌ای برعکس دسته اول، تعهد متقابل وجود ندارد، هدف افراد سودجویی و کسب سود بیشتر و تحمیل سود کمتر به دیگری نیست، بلکه هدف احسان و نوع دوستی و کمک به هم‌نوع است. واضح است که در چنین اهداف والای اخلاقی، تلاش برای ایجاد تعهد مقابل و حتی تعادل اقتصادی صحیح نخواهد بود. کسی که به عقد مسامحه‌ای دست می‌زند با رضایت و طیب نفس به این کار اقدام می‌کند. ضرورت و اجباری او را وادار نمی‌کند که احسان کند. پس از آن جایی که نفع و ضرر برای طرفین متصور نیست، مقنن هم سعی کرده از برخی قواعد عمومی دست و پا گیر عقود، که راه نیکوکاری را دشوار می‌کند، چشم‌پوشد و با دید اغماض بیشتری به این عقود نگاه کند. به طور مثال معلوم بودن مورد معامله به طور تفصیلی از شرایط عمومی عقود است ولی در عقود مسامحه مقنن علم اجمالی را کافی می‌داند. انگیزه‌ها و اغراض در معاملات به جهت خاستگاه‌ها و خواسته‌های انسانی، متعدد، متنوع و مختلف است، از اینرو خواسته طرفین را با قالبی از معاملات منطبق می‌سازد و تلاش می‌کند به آن غرض تعریف شده و مطلوب نائل گردد. ریشه چنین سعی و تلاش نیز در آزادی انسان وجود دارد که گاه با محدودیت‌های شرعی و عرفی مواجه می‌شود و گاه با حمایت‌های آنان. در هر صورت این مسئله ریشه در انسانیت انسان دارد که انگیزه‌های وی را با صبغه‌های گوناگون رنگارنگ می‌کند. پاره‌ای از غرض‌ها کسب سود و رفاه است و پاره‌ای دیگر دفع ضرر و کسب امنیت است. گاهی انگیزه خویش را احسان و خیرخواهی و خدمت به دیگران می‌داند و گاهی نیت خویش را پاکدامنی و عفت می‌داند. این انگیزه‌ها و نیت‌ها برای آن که دارای شاخصه و ضابطه باشند و از میدان طمع و حرص ورزی به دور باشند تا متعاقب آن فریبکاری و خسارت مادی و معنوی رخ ندهد باید از چتر حمایتی قانونی بهره‌

مند گردند و در پرتو آن خواسته‌ها، هدایت و سامان گردند بگونه‌ای که حداکثر نیازهای فردی و اجتماعی شهروندان تأمین گردد و میدانی برای تاخت و تاز زورگویان و غاصبان و سوء استفاده کنندگان فراهم نگردد. آنچه از انگیزه‌های معاملات احصاء شده به نظر می‌رسد، شامل موارد ذیل باشد:

• کسب سود و ثروت

انسان به صورت طبیعی و فطری کمال‌جو و کمال‌گراست. به بیان دیگر میل درونی وی گرایش به سوی کامل شدن دارد و مایل است در مسیری گام بردارد که انتهایش بی‌انتهایی باشد از اینرو کشش به سمتی دارد که پاسخی برای این نیازهای درونی‌اش داشته باشد. طبعاً یکی از مظاهر کمال‌گرایی، پیشرفت در امور مادی و دنیایی است و همواره بر آن است که دست به اقدامی بزند که نتیجه آن، کسب سود و ثروت و مال اندوزی باشد تا خویشتر را در پناه این اندک، جای دهد و آنرا سایبانی برای زیستن بهتر بداند. در این راه هستند کسانی که همه همت خویش را به مال اندوزی هر چه بیشتر مصروف می‌دارند. یکی از راه‌های سود اندوزی و تحصیل ثروت، معامله و تجارت نمودن است و تجارت نیز گونه‌های مختلفی دارد که تحت عنوان بیع، اجاره، صلح، مضاربه، مزارعه و مساقات مطرح می‌باشد.

• احسان و خیرخواهی

غرض دیگری که معمولاً افراد جامعه در پی آن هستند، احسان و نیکی به دیگران هست که به نظر می‌رسد نیک‌جویی و احسان خواهی ریشه در انسانیت انسان دارد و از زمره نیازهای درونی و روانی انسان است که برای تشفی خاطر و ارضاء این دسته از نیازها، انسان اقدامات خیرخواهانه انجام می‌دهد تا به آرامش روحی برسد، از این رو در طول تاریخ مشاهده می‌کنیم که اتفاقات نیکی رخ داده است، همانند بسیاری از موقوفات که در جهان اسلام پدیدار است. موقوفاتی همچون مساجد، مدارس، کاروانسراها، پل‌ها و جاده‌ها، یتیم‌خانه‌ها، مریض‌خانه‌ها و... همه و همه گویای آن است که برخی از اغراض اجتماعی انسان، احسان و خیرخواهی است که در قالب عقود همچون وقف، قرض، ضمان، کفالت، عاریه، ودیعه، هبه و وصیت خودش را نشان می‌دهد.

لزوم علم به مالیت در معاملات

در خصوص مفهوم مال بین فقها نظرات متعددی به چشم می‌خورد که شبیه تعاریف لغت‌شناسی آن است که بررسی شد. اما آنچه در این بخش ملاک نظر است این مورد است که آیا متعاملین ملزم‌اند نسبت به مالیت داشتن شیء علم پیدا نمایند یا خیر؟ بدیهی است آدمی چیزی را معامله می‌نماید که برای او صرفه‌ای مادی یا معنوی داشته باشد اما آیا مالیت داشتن ناظر به خود ذات شیء است یا ناظر به طرفین معامله؟ بدیهی است در صورت اول می‌توان اموالی را تصور نمود که دارای ارزش عقلایی هستند و یا ارزش آن‌ها ریشه در عرف دارد ولی در فرض دوم طرفین می‌توانند هر چیزی را وارد قلمرو تراضی خود نمایند و آن را دارای ارزش اقتصادی تصور نمایند. برخی برای مال، به صرف مال بودن از باب استفاده مکلف احترام شرعی قائل هستند و اصل مال بودن را منوط به احترامی که توسط شرع اسلامی و شارع مقدس برای برخی اشیاء قرار داده می‌دانند. به این ترتیب مال هرچه می‌شود که شارع آن را برای مکلف حلال دانسته است. از بین فقهای معاصر نظر برخی جالب توجه است و به عنوان مبنای نظرات این دسته قرار می‌گیرد. ایشان بر این باورند که اینکه چه چیزی مال است اصطلاح خاص دینی وجود ندارد بلکه مالیت امری عقلایی و انتزاعی است ولیکن شارع مقدس استفاده از برخی کالاها را ممنوع ساخته و فایده و ارزش آن‌ها را نادیده گرفته

و آثار مالیت را درباره آن‌ها لغو نموده است (خمینی، ۱۴۲۷، ۱۰/۳). البته برخی نیز میل انسان را به مال نشان مالیت می‌دانند، فلذا از این منظر مالیت به معنای این است هر شیئی در حد ذات خود چگونه است. از این نظر که افراد به سمت آن میل دارند و در وقت حاجت از آن بهره می‌برند و در طلب آن از یکدیگر سبقت می‌گیرند و در ازای آن چیزی اعم از نقدینگی و غیر آن می‌دهند ولی در نزد شرع معنای مالیت تفاوت دارد و آن یعنی مالی دارای منافع حلال باشد و اینکه بدون منفعت حلال باشد همانند شراب و خوک که مال محسوب نمی‌شود (توحیدی، ۶/۱۳۷۴، ۲). لذا مال صرفاً آن چیزی است که قابل مبادله باشد و از این منظر بین شیء و مال شباهت‌های زیادی مطرح می‌باشد. با این اوصاف مال قابل داد و ستد است و همواره دارای ارزش اقتصادی است لکن شیء تنها قابلیت استفاده را دارد و ارزش مبادلاتی بر آن قابل تصور نیست (صفایی، ۲/۱۳۹۰، ۱۲۲/۱۳۹۰) (جعفری لنگرودی، ۱۳۹۰، ۲/۲۱۲). آنچه باید بیان نمود این است که باید علم به مالیت در معاملات باشد و گرنه آن معامله صحیح نیست و لذا چنانچه افرادی که نمی‌دانند معامله خوک باطل است آن را معامله نمایند نمی‌توان به صرف جهل آن‌ها آن معامله را صحیح دانست. از مجموع آنچه بیان شد مشخص می‌گردد آنچه ملاک و معیار کلی در معاملات وجود دارد الزامی است که به سبب آن مورد معامله مالیت و منفعت عقلایی داشته باشد و این نیز در منع غرر ریشه دارد و لکن گاهی حالتی را نسبت به علم به مالیت می‌توان متصور شد که با توجه به قصد و عوضین متفاوت است. مثلاً در صورت حبس بین مالک و منتفع می‌توان بیان نمود چنانچه عوضی در عقد حبس برای مالک در نظر گرفته شود باید علم الزاماً و تفصیلاً محقق گردد و در تمام اوصاف و احکام و فروعاً منظور گردد. حال آنکه در صورت رایگان و احسانی بودن حبس نیازی به علم به آن نیست و صرفاً اجمالاً به اذن مالک کافی است.

لزوم علم به ماهیت و اوصاف مورد معامله

یکی دیگر از مواردی که در معاملات فرد الزام به رعایت آن دارد این است که فرد ملزم به علم به ماهیت معامله است و ماهیت معامله در واقع ذات و جوهر اصلی و یا همان وصف اساسی مورد معامله است (کاتوزیان، ۱۳۸۷، ۲۳/۴). در این خصوص برخی از فقها نیز به ضرورت رفع جهل از ذات معامله، اشاره نموده‌اند و ابهام در ذات معامله را به موجب بطلان معامله دانسته‌اند (عاملی، ۱۴۰۰، ۱۴۱/۴). در واقع به صورت نوعیه یک شیء را نیز می‌توان ماهیت عرفی و معاملی آن دانست. مثلاً گاهی تفاوتی در عرف میان رادیو و ضبط صوت نیست و لذا می‌توان علم به آنچه را برای طرفین الزامی دانست که عرفاً ماهیت آن شیء قلمداد می‌شود. در این خصوص نیز مواد ۳۵۱ و ۳۴۲ قانون مدنی، ضرورت علم به ذات و ماهیت معامله را ضروری می‌داند و لذا رفع ابهام از ذات معامله برای طرفین به هر نحوی الزامی است. اما سوالی که مطرح می‌شود این است که لزوم این علم باید چگونه باشد تا هم محدود کننده آزادی اراده در معاملات نباشد و به قصد طرفین خلل وارد نکند و هم از طرفی باعث غرر در معامله نگردد؟ در این خصوص فقها دیدگاه‌های متفاوتی را ابراز داشته‌اند برخی از فقها میزان را در تعیین ماهیت و اوصافی که علم به آن الزامی است عرف دانسته‌اند و هرگونه محدودیت ناشی از تفصیل در ویژگی‌ها را نادرست خوانده‌اند (طباطبایی نجفی، ۱/۴۰۴، ۵۶۹). البته به لحاظ مبنا باید گفت دلیل آن این است که هر جا شارع نظر خاصی ابراز نکرده است عرف حاکم است (نجفی، ۲/۴۰۴، ۴۰۸/۱۴۰۴، ۲۲) (مراغه‌ای، ۳/۱۳۹۱، ۲۶۴). لذا آنچه در معاملات علم به آن الزام دارد بیان ویژگی‌ها به حدی است که عرفاً عوضین را در برابر هم قرار داده است و ماهیت معامله معین است. البته برخلاف این دیدگاه برخی دیگر نیز معیار در علم به ماهیت، مجموعه ویژگی‌هایی را که در تعیین ثمن معامله نقش اساسی دارد طرح می‌نمایند به این معنی که این اوصاف به قدری در ماهیت اثرگذار باشند که کم و زیاد شدن آن در قیمت معامله و ارزش آن اساسی باشد. مثلاً در بیع گوسفند علم به

کوچکی و بزرگی و سن و جنس حیوان الزامی است و در خصوص زمین نیز مساحت و موقعیت آن و در عطریات بو و در غذا طعم آن نقش اساسی دارد زیرا هرچه میزان این اوصاف بیشتر باشد قیمت کالا بیشتر است (محقق کرکی، ۱۴۰۸، ۲۴۹/۱). البته برخی نیز بدون آنکه تفصیل دهند معیار را اوصافی دانسته‌اند که در بیع سلم رفع ابهام از آن‌ها ضروری است و تعیین این موارد و علم به آن‌ها الزامی است (شیخ انصاری، ۲۴۹/۱۲۷۵، ۴). البته در این خصوص باید گفت در عین غائبه نیز باید این مواردی که این فقیهان برای رفع غرر معین می‌کنند معلوم باشد. البته برخی نیز نظر بر این دارند که باید غرر عرفی دفع گردد و لذا علم در تمامی موارد تنها در حدی لازم است که غرر عرفی از بین برود حال تفاوتی در عین غائبه و حاضر و سلم نمی‌کند (طباطبایی، ۱۳۷۶، ۵۸/۲). در میان حقوقدانان نیز تنها معیار الزام در ماهیت و اوصاف شامل قصد مشترک طرفین است، یعنی اوصافی که برای انجام معامله بایستی مشخص گردد و علم به آن‌ها در حین انجام معامله الزامی است تا بتوان معیار معینی را برای علم شناسایی نمود و این تنها ناظر به قصد مشترک طرفین است و هیچ ارتباطی با ذات مورد معامله ندارد چرا که مثلاً در بیع یک گلدان قدیمی که قدمت آن برای طرفین اهمیت دارد آنچه مورد نظر است تاریخ ساخت است هرچند از لحاظ عرفی با علم به این موضوع در بیع گلدان جهل مرتفع نمی‌گردد (کاتوزیان، ۱۳۹۰، ۱۸۱/۲). فقیهان عامه خصوصاً فقهای حنفی ملاک علم را تنها رویت می‌دانند و در بیع غائبه نیز خیار فسخ را نهایتاً به عنوان راه حل معرفی می‌کنند (کاسانی، ۱۶۳/۱۳۹۴، ۷). البته در الزام به علم در معاملات در حقوق بین‌الملل نیز پیرامون ماهیت و اوصاف باید گفت طبق ماده ۱۴ کنوانسیون بیع بین‌المللی کالا، تعیین خصایص و علم به اوصاف در معامله الزامی است، هرچند از راه توافقات بعدی حاصل گردد. لذا معیار در الزام به علم در معاملات را می‌توان تنها به دفع عرفی جهل محدود نمود و در حدی که علم عرفی به معامله و ماهیت و اوصاف آن ضروری است طرفین را مقید به آن نمود در غیر این صورت ضرورتی از این جهت برای طرفین ایجاد نمی‌گردد.

دامنه و قلمرو غرر در فقه و قانون مدنی ایران

بر اساس استنباط از مراجع و کتب فقهی آنچه قطعی و حتمی به نظر می‌رسد، غرر در عقد بیع جاری است و اصلی‌ترین روایت مشهور پیامبر اکرم است که به صراحت به ذکر بیع پرداخته و بیع غرری به اجماع فقها محکوم و تسلیم به بطلان است. ولی سوال اینجاست که آیا غرر مختص عقد بیع بوده یا در بقیه معاملات نیز جاری است؟ محققان در این زمینه اعتقاد دارند که فقها در ابطال خیلی از عقود و معاملات به قاعده غرر توسل و تمسک جستجو می‌کنند. مثلاً علما و فقهای امامیه، در عقد سلم با مذاقه به لزوم علم به وجود عوضین و حصول اطمینان به آن شرط نموده‌اند که مورد معامله عقد سلم در هنگام تحویل، عام الوجود باشد بگونه‌ای که به وجود آن اطمینان کامل حاصل گردد. بعلاوه از نظر ایشان، با توجه به حدیث مشهور پیامبر اکرم، قطعاً و حتماً غرر در عقد بیع جاری است و در رابطه با بقیه عقود معاملات نیز قائل به شمول این قاعده می‌باشند. به این معنا که در روایت مورد اشاره، به این موضوع اشاره مستقیم شده که غرر بطلان است و این علت بطلان خصوصیتی ندارد، یعنی علت بطلان مخصوص و ویژه بیع نیست بلکه به بقیه عقود تعمیم و گسترش می‌یابد و از این روایت نبوی اینگونه برداشت می‌شود که منع و نهی شارع و فقها از بیع غرری، فقط به خاطر غرر است نه اینکه بیع با وصف غرر، منهی است. چراکه دلیل اصلی بطلان بیع، غرر است. اقتضای این برداشت و استنباط آن است که هر عقدی از عقود (بیع یا غیربیع) که در آن غرر وجود دارد، مشمول بطلان و نهی است مگر اینکه دلیل و علت ویژه‌ای بر جواز چنین عقد غرری وجود داشته باشد. چنانکه در رابطه با صلح بر مورد مجهول حکم جواز داده‌اند و استنباط علیت از این روایت، خیلی بعید و دور از ذهن بنظر نمی‌رسد. این استدلال فقها به روایت در سایر عقود

لازم، بلکه در برخی از عقود جایز تأیید می‌شود. اضافه بر دلیل و برهان نخست، دومین دلیل و برهانی که فقها برای مضمون قلمرو غرر در بقیه عقود پیشنهاد نموده‌اند، بیان روایت مشهور از علامه در متن کتاب "مختلف" است که در روایت، لفظ بیع را قید نکرده است بلکه نهی النبی (ص) عن الغرر اشاره کرده است. پُر واضح است که شیوهی شارع و قانون‌گذار در شرع بر نهی نزاع و مشاجره و کشمکش میان مردم، بی‌شک غرر در معاملات (عقد بیع و بقیه عقود) سبب تشاجر می‌گردد. لذا به تناسب و فراخور حکمت و عقل باید بنیان اختلاف و مشاجرات که همان غرر است، نابود و ریشه کن گردد. از نظر فقها و شارع، مضاف بر اینکه، غرر به طور قطع در عقد بیع مورد توجه است، بقیه معاملات را نیز مضمون می‌گردد. البته به استثنای مواردی که با برهان و دلیل ویژه‌ای مستثنی شده‌اند (مراغه ای، ۱۲۹۷ ق، ۳/۲۶۷). از نظر نراقی، فقها بصورت پی در پی بمنظور فساد و بطلان بیع به غرری بودن آن تمسک نموده‌اند. لذا به طور قطع، غرر عقد بیع را شامل می‌شود، اما در رابطه با بقیه عقود، اشاره و توجهی ندارند (نراقی، ۱۲۴۵ ق، ۱/۲۸).

محقق حلی، مضاف بر اینکه قاعده غرر را در عقد بیع جاری می‌داند، در بقیه عقود معاوضه‌ای (مالی) مانند مزارعه، اجاره، سلف و مضاربه آن را مطرح می‌نماید. مثلاً در مورد مزارعه قائل است که چون مانند اجاره عقد لازم می‌باشد، تعیین مدت در آن به جهت دفع غرر شرط است (محقق حلی، ۱۴۰۳ ه. ق، ۱/۳۹۲). همچنین در اجاره‌ی عقار (اراضی) معتقد است که، برای دفع غرر لازم است که زمین با مشاهده یا اشاره به آن، معین گردد و به اموری که جهالت را مرتفع می‌نماید وصف گردد، زیرا اجاره در ذمه (کلی غیر معین) به دلیل پیدایش غرر، باطل است (محقق حلی، ۱۴۰۳، ۱/۴۱۹). آنچه به طور خلاصه می‌توان گفت این است که غرر، مخصوص عقد بیع نیست و در سایر عقود معاوضه‌ای مانند اجاره، مضاربه، مزارعه و نظایر آن، نیز جاری و قابل طرح است اما در عقود تبرعی، مانند هبه و وصیت، در فقه امامیه، از آنجا که هدف احسان و مسامحه است نه معامله و مغاینه و از طرفی غرر در آن‌ها به منازعه منجر نمی‌شود و اکل مال به باطل در این موارد موضوعیت ندارد، حکم غرر جاری نمی‌شود. در عقود دیگر، مانند نکاح، کفالت و وکالت با توجه به طبیعت و ماهیت خاص آن‌ها نیز موردی برای غرر وجود ندارد، زیرا مقصود اصلی در آن‌ها معاوضه نیست که موضوع غرر واقع شوند. البته در مورد نکاح، غرر از جهت مهر مطرح است. چنانکه در مورد مهر، تعیین و معلوم شدن آن با وصف یا اشاره شرط شده است (محقق حلی، ۱۴۰۳، ۱/۱۸۸). برخی از فقیهان، مشاهده را در تعیین آن کافی دانسته‌اند، زیرا به عقیده آنان بخش عمده غرر با آن منتفی می‌شود و اساساً عقد نکاح مانند سایر معاملات معاوضه‌ای محض نمی‌باشد (شهید ثانی، ۱۴۰۳ ق، ۵/۳۴۵). البته غرر در مهر موجب بطلان و فساد و عقد نکاح نیست، بلکه در صورتی که جهالت در کیفیت و کمیت مهر قابل توجه باشند، در نهایت بر حسب مورد مهر المثل تعیین می‌شود. اگرچه قلمرو غرر در قانون مدنی، از سوی حقوق‌دانان و نویسندگان حقوق مدنی بیان نشده، ولی با توجه به مواد قانون مدنی، به پیروی از فقه امامیه، در مورد عقود معاوضه‌ای، مانند بیع، اجاره، سلم، مضاربه و نظایر آن، غرر مطرح است. چنان که در ماده ۱۹۰ قانون مدنی آمده است: برای صحت هر معامله شرایط ذیل اساسی است: موضوع معین که مورد معامله باشد و ماده ۲۱۶ قانون مدنی که می‌گوید: مورد معامله باید مبهم نباشد، در خصوص معاملات به طور کلی تدوین شده و به معلوم بودن مورد معامله به عبارتی مبهم نبودن آن تصریح دارند از اینرو می‌توان علاوه بر بیع، آن را در سایر عقود معاوضه‌ای نیز جاری ساخت. زیرا مقررات مربوط به تعهدات و عقود به طور کلی در یک عقود (معینه و غیرمعینه، عقد بیع و سایر عقود) جاری می‌شود مگر اینکه قانون برخلاف آن تصریح کند، مانند عقد صلح (ماده ۷۵۲ قانون مدنی) و جعاله (ماده ۵۶۴ قانون مدنی) که به عدم لزوم معلوم بودن مورد صلح و

اجرت از جمیع جهات اشاره دارند. قانون مدنی ایران در خصوص عقود اجاره، مزارعه، مساقات، مضاربه و جعاله با توجه به تاسیس حقوقی غرر، به مواردی اشاره کرده است برای نمونه:

به حکم ماده ۴۷۲ قانون مدنی، عین مستاجر باید معین باشد و اجاره عین مجهول یا مردد، باطل است. معین بودن عین مستاجر، یکی از شرایط صحت عقد اجاره است.

مزارعه مانند عقود معینه دیگر باید دارای شرایط اساسی صحت معامله مذکور در ماده ۱۹۰ قانون مدنی باشد. لذا در عقد مزارعه باید تعیین شود که عوامل لازمه برای کشت به عهده کدام یک از عامل و مزارع است زیرا تعیین آن، تأثیر به سزایی در سهم هر یک از مزارع و عامل می‌نماید و در صورت جهل به آن، معامله غرری می‌گردد (امامی، ۱۳۶۶، ۶۹/۶). همچنین مدت در عقد مساقات باید طوری تعیین شود که احتمال زیاده و نقصان در آن نرود والا چنان که مدت به یک چین میوه یا کندن یک محصول تعیین گردد، موجب غرر خواهد بود و معامله غرری، باطل است (امامی، ۱۳۶۶، ۹۱/۶). در عقد مضاربه نیز سرمایه باید معین بوده و مبهم نباشد. زیرا معین بودن و مبهم نبودن مورد معامله، یکی از شرایط عمومی صحت معامله است و به موجب ماده ۵۴۸ و ۵۴۹ قانون مدنی، باید مقدار و وصف سرمایه، برای طرفین معامله معلوم باشد، به نحوی که موجب غرر نشود.

بنابراین، بر اساس قانون مدنی، غرر مخصوص عقد بیع نیست و در سایر معاملات معاوضه‌ای (مالی) جاری است، مگر این که خود قانون استثنا کرده باشد. چنانکه در مورد صلح و جعاله چنین است. اما درباره قلمرو غرر در عقود تبرعی، مانند هبه و وصیت از آنجا که هدف از آن‌ها احسان و نیکی است نه معاوضه و مغایرت، در قانون مدنی ایران نیز به پیروی از فقه امامیه حکم غرر جاری نمی‌شود. برای نمونه ماده ۸۴۲ قانون مدنی، مقرر می‌دارد ممکن است مالی را که هنوز موجود نشده است، وصیت نمود در حالی که با توجه به قاعده غرر موجود بودن مورد معامله هنگام انعقاد عقد یکی از شرایط اساسی صحت معامله می‌باشد که قانون‌گذار، در اینجا این شرط را نادیده گرفته است. همچنین در هبه، تملیک مجانی صورت می‌گیرد و هدف از آن احسان و مسامحه است نه معامله، بنابراین در رابطه با مال موهوب، به اندازه مبیع سخت‌گیری نمی‌شود (کاتوزیان، ۱۳۸۷، ۶۹/۴).

نتیجه‌گیری

منظور از علم در این پژوهش، دانستن احکام و مواردی است که، در معاملات ضروری است. مثلاً در بیع علم به عوضین ضروری است، بنابراین لازم است که طرفین معامله بدان علم داشته باشند. همچنین مفهوم معامله در معنای اعم، به معنای هر آنچه که در آن قصد قربت معتبر نیست گفته می‌شود. در حالی که مقصود ما از معامله، عقد به معنای اخص می‌باشد که به معنای عقود و ایقاعات است. یعنی هر امر اعتباری که وجودش در خارج، بر قصد و رضایت و انشاء متوقف باشد، چه انشای دو جانبه (عقد) و چه یک جانبه (ایقاع) و یا قراردادی است که برای دو طرف ایجاد تعهد کند و به طور عمده برای انتقال اموال و در نتیجه انتقال ملکیت منعقد شده و چهره اقتصادی داشته باشد و اینکه، انگیزه‌ها و اغراض در معاملات متفاوتند. یعنی پاره‌ای از غرض‌ها کسب سود و تجارت است، مانند بیع و اجاره و پاره‌ای دفع ضرر و کسب امنیت است و گاهی انگیزه احسان و خیرخواهی و خدمت به دیگران می‌باشد، مانند قرض و وقف که در مورد هر کدام از موارد مطروحه شواهدی ذکر گردید و نیز به غرری بودن و غرری نبودن معاملات اشاره شده و نتیجه این شد که، غرر مخصوص عقد بیع نیست، بلکه در سایر عقود معاوضه‌ای، مانند اجاره، مضاربه، مزارعه و نظایر آن جاری و قابل طرح است. اما در عقود تبرعی، مانند هبه و وصیت، در فقه امامیه، از آنجا که هدف احسان و مسامحه است نه معامله و مغایرت و از طرفی غرر در آن‌ها به منازعه منجر نمی‌شود، حکم غرر جاری نمی‌شود و نیز علم

به مورد معامله تا حدی ضروری است که حدود و ابعاد اصلی آن روشن شود. در صورتی که عوضین باید طوری توصیف شوند که، متعاملین یا عرف، ابعاد اصلی آن را بدانند و همچنین در برخی از عقود وجود علم تفصیلی جزء شرایط اساسی و ضروری می‌باشد و فقدان آن، انحلال عقد را فراهم می‌کند، مثل بیع و اجاره و در برخی دیگر از عقود، وجود علم اجمالی کفایت می‌کند، مانند کفالت و ضمانت و در برخی دیگر، علم شرط نیست، مانند عاریه و ودیعه.

- ابن فارس، ابو الحسين (۱۴۰۴ق)، معجم مقائیس اللغة، ج ۳، قم: انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم.
- ابن منظور، محمد بن مكرم (۱۴۰۵ق)، لسان العرب، ج ۱، قم: نشر ادب الحوزه.
- امامی، سید حسن (۱۳۶۶)، حقوق مدنی، ج ۶، قم: انتشارات اسلامیة.
- وحیدی، محمد علی (۱۳۷۴)، مصباح الفقاهه، ج ۱، قم: نشر ادب الحوزه.
- جعفری لنگرودی، محمد جعفر (۱۳۹۰)، فلسفه حقوق مدنی، ج ۲، تهران: انتشارات گنج دانش.
- جعفری لنگرودی، محمد جعفر (۱۳۸۱)، فلسفه اعلى در علم حقوق، ج ۱، تهران: انتشارات گنج دانش.
- جعفری لنگرودی، محمد جعفر (۱۳۴۶)، ترمینولوژی علم حقوق، ج ۲، تهران: انتشارات ابن سینا.
- جوهری، اسماعیل بن حماد (۱۴۱۰ق)، صحاح اللغة، ج ۶، بیروت: انتشارات دارالعلم للملایین.
- خمینی، روح الله (۱۴۲۷ق)، البیع، چاپ ۳، قم: انتشارات مطبع الآداب.
- دهخدا، علی اکبر (۱۳۷۷)، لغت نامه دهخدا، ج ۲، تهران: موسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران.
- زبیدی، محمد بن مرتضی (۱۴۱۴ق)، تاج العروس من الجواهر القاموس، ج ۱۰، بیروت: منشورات مکتبه الحیاه.
- سنهوری، عبدالرزاق احمد (۱۹۵۸م)، الوسيط فی شرح القانون المدنی، ج ۳، قاهره: مکتبه النهضة المصریه.
- شریف مرتضی، علی بن حسین موسوی (۱۴۰۵ق)، رسائل الشریف مرتضی، ج ۱، نجف: دارالقرآن الکریم.
- شیخ انصاری، مرتضی (۱۲۷۵ق)، مکاسب، ج ۴، تبریز: انتشارات بی تا.
- شهید ثانی، زین الدین بن علی (۱۳۷۲)، الروضة البهیه فی شرح المعه الدمشقیه، ج ۷، قم: انتشارات مرکز النشر مکتب الاعلام الاسلامی.
- شهیدی، مهدی (۱۳۹۰)، اصول قراردادها و تعهدات، چاپ ۵، تهران: انتشارات مجد.
- شهیدی، مهدی (۱۳۶۶)، کلیات عقود و قراردادها، ج ۳، تهران: انتشارات دانشکده حقوق دانشگاه شهید بهشتی.
- صاحب ابن عباد، اسماعیل (۱۴۱۴ق)، المحيط فی اللغة، ج ۱، قم: انتشارات عالم الکتاب.
- صفایی، سید حسین (۱۳۸۸)، دوره مقدماتی حقوق مدنی، ج ۱، تهران: نشر میزان.
- طباطبایی نجفی، میر سید علی (۱۴۰۴ق)، ریاض المسائل، ج ۲، قم: موسسه آل البيت.
- طباطبایی یزدی، سید محمد کاظم (۱۳۷۶)، سوال و جواب، ج ۲، تهران: انتشارات نشر علوم اسلامی.
- طریحی، فخرالدین (۱۴۱۶ق)، مجمع البحرین، چاپ ۶، مشهد: انتشارات مرتضوی.
- عاملی، محمد بن مکی (شهید اول) (۱۴۰۰ق)، القواعد والفوائد، ج ۴، قم: انتشارات جامعه مدرسین.
- فراهیدی، خلیل بن احمد (۱۴۱۷ق)، العین، ج ۱، قم: انتشارات هجرت.
- فیومی، احمد بن محمد مقرئ (۱۴۱۹ق)، المصباح المنیر فی غریب الشرح الکبیر للرافعی، ج ۲، قم: انتشارات منشورات دار الرضی.

- فتاوی، جلیل (۱۳۷۹)، حقوق قراردادها در فقه امامیه، چ ۵، تهران: انتشارات نور دانش.
- کاتوزیان، ناصر (۱۳۸۷)، عقود معین، چ ۴، تهران: شرکت سهامی انتشار با همکاری شرکت بهمن برنا. کاتوزیان، ناصر (۱۳۹۰)، قواعد عمومی قراردادها، چ ۲، تهران: شرکت انتشار با همکاری شرکت بهمن برنا.
- کاسانی، ابی بکر بن مسعود (۱۳۹۴)، بدایع الصنایع، چ ۷، بیروت: انتشارات دارالکتاب.
- کرکی، علی بن حسین (۱۴۰۸ق)، جامع المقاصد، چ ۹، قم: موسسه آل البيت.
- محقق حلی، ابوالقاسم نجم الدین جعفر بن حسن (۱۴۰۳ق)، شرایع الاسلام فی مسائل الحلال و الحرام، چ ۲، بیروت: انتشارات دارالاضواء.
- محقق حلی، جعفر بن حسن (۱۴۱۷ق)، نکت النهایه، چ ۱، قم: انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
- محقق کرکی، علی بن حسین (محقق ثانی) (۱۴۰۸ق)، جامع المقاصد فی شرح القواعد، چ ۱، قم: موسسه آل البيت لاحیاء التراث.
- معین، محمد (۱۳۸۷)، فرهنگ معین، چ ۲، تهران: انتشارات امیر کبیر.
- مراغه‌ای، میرفتاح (۱۳۹۱)، العناوین الفقهیة، چ ۳، تهران: موسسه النشر الاسلامی.
- نراقی، محمد مهدی (۱۴۱۷ق)، عوائد الایام فی بیان قواعد الاحکام و مهمات مسائل الحلال و الحرام، چ ۱، قم: دفتر تبلیغات اسلامی.
- نجفی، محمد حسن (صاحب الجواهر) (۱۴۰۴ق)، جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام، چ ۱۰، بیروت: دار الاحیاء التراث.